



گفت و گوبا خانواده مدافع حرم، زنده یاد سید رضا حسینی

## پرواز به وقت اذان

هر چه با او صحبت می کردیم، فقط یک جمله می گفت: «مدار کم کجاست؟» هر گوشه از خانه را زیر و رو می کرد و این جمله را تکرار می کرد تا بالاخره مدار کش را پیدا کرد و برای انجام دادن کارهای مربوط به اعزامش از خانه خارج شد. وقتی به سوره ی وقت ما از محل او خبر نداشتم تا این که تصاویرش را از تلویزیون دیدیم سه سال و نیم در سوره حضور داشت و در شهر حلب شیمیایی شده بود و چند تر کش در بدنش داشت. بعد از این که به ایران برگشت حالش زیاد خوب نبود. بعضی روز های یک ماده سبز رنگ بالایی آورد و در یکی از روزها در ست همزمان با اذان ظهر، در منزلمان از دنیا رفت.

### ما فقط سکوت می کنیم

بعضی های می گویند مدافعان حرم به خاطر پول رفته اند اما باید خطاب به این افراد گویم که قبل از این که پدرم به سوره برود، فرش فروشی داشت و همه مادر مدرس غیر انتفاعی درس می خواندیم و اوضاع زندگی مان از لحاظ مالی خوب بود. وقتی به پدرم می گفتم بعضی از مردم این طور پشت سر مدافعان حرم حرف می زنند، در جواب ما می گفت: «نه من و نه هیچ کس دیگر به خاطر پول به سوره نرفته ایم و همین که خودمان و خانواده مان این را می داند برامان کافی است شما هم در برابر این حرف ها سکوت کنید و بگذارید همه چیز بین خودمان و خدایمان بماند. تر گس دختر این مدافع حرم می گوید: «در حوادث اخیر تهران که همه ما را به شدت ناراحت کرد، مدافعان حرم به خیابان ها آمدند و شانه به شانه نیروهای سپاه و نیروی انتظامی آرامش خاطر را به تهران باز گرداندند و تا حدودی حضور موثر مدافعان در ایجاد امنیت احساس شد. خوشبختانه دید تعداد زیادی از مردم نسبت به مدافعان حرم با دیدن این صحنه ها تغییر کرد.»

### مردی از جنس لبخند و آرامش

از سید محمد پسر دوم آقا سید رضا در مورد پدرش سوال می کنیم. او می گوید: «پدرم در مواجهه با مشکلات آرامش عجیبی داشت و همین آرامش، باعث می شد تا در بدترین شرایط بهترین تصمیم ها را بگیرد. همیشه به هم زمانش می گفت: «به من فرمانده نگویید، ما جزو یک خانواده ایم و برای یک هدف می جنگیم». همیشه لبخند می زد و با همه با مهربانی رفتار می کرد و همین موضوع باعث شده بود همزمان با جان و دل در دستورانش اطاعت کنند و به دلیل همین صمیمیتی که بین آن ها موج می زد، برای دفاع از اعتقاد مشترکشان با جان و دل می جنگیدند و در بیشتر عملیات ها همیشه پیروز میدان بودند.»

### او مرد میدان بود

یکی از رزمندگان مدافع حرم که برای دیدن خانواده سید رضا آمده بود، در باره مدافع حرم زنده یاد حسینی می گوید: «آقا سید رضا قبل از این که از ایران حرکت کند، وضعیت مالی شان خیلی خوب بود. بین دوستان و فامیل هر وقت برای کسی مشکل مالی پیش می آمد، پیش قدمی می شد و مبالغی را جمع می کرد که با همین مبالغ تعداد زیادی به خانه بخت رفتند و تعدادی هم از بستر بیماری بلند شدند»



خانواده سید رضا

و سلامتی شان را به دست آوردند و بیشتر این مبالغ را هم خودشان پرداخت می کردند. فردی با این تمکن مالی، هیچ نیازی به دریافت پول بابت حضور در سوره ندارد. ما، در مناطقی جنگیدیم که فاصله ما با داعشی ها چند متر بیشتر نبود. بارها با گوش خودم شنیدم که داعشی ها به زبان فارسی طوری که ما بشنویم فریاد می زدند: «آهای بچه های خمینی، به خاطر دو میلیون تومان خودتان را فروختید؟ اگر به داعش بپیوندید ده میلیون تومان به شما پول می دهیم». پس ما اگر می خواستیم به خاطر پول بجنگیم امروز باید در جبهه داعش بودیم نه مدافعان حرم. «دایی سید رضا» همیشه یک شعار داشت و می گفت: «باید مرد میدان بود و از اعتقادات دفاع و در برابر ناهمبانی ها سکوت کرد». این مدافع در حالی که به خانواده سید رضا حسینی اشاره می کند، می گوید: «این خانواده هم مثل بسیاری از خانواده های دیگر در برابر ناملایمات سکوت می کند. پدر این بچه های یک قهرمان است شاید حتی خانواده «دایی سید رضا» از رشادت های ایشان خبر نداشته باشند و ندانند پدرشان در سوره برای حفظ بیت المال و حرم ائمه (ع) از جان و مالش مایه می گذاشت. سید رضا با تمام وجود عاشق ائمه اطهار (ع) و رهبری بود و با تمام وجود در جبهه مقاومت می جنگید. من به عنوان یک مدافع حرم می گویم که ما امروز باید خاک ایران را ببوسیم به خاطر این همه امنیت. من به چشم خود دیدم که زن های زیادی به خاطر نبود امنیت در عراق و سوره با اسلحه از خانه شان بیرون می آمدند ولی در کشور ایران، زنان و مردان در امنیت کامل زندگی می کنند و این امنیت حاصل لطف خداوند و مدیریت رهبر انقلاب و خون مجاهدان و مدافعان حرم است. بعد از این که صحبت های همزم سید رضا حسینی تمام می شود، سید محمد حسینی فیلم های مربوط به حضور پدرش در جبهه های مقاومت را به ما نشان می دهد. سید رضا حسینی در یکی از قسمت های فیلم نبرد المپرا که از شبکه افاق پخش شده، شانه به شانه علیرضا توسلی (ابوحامد) فرمانده تیپ فاطمیون برای شناسایی یک منطقه در دشتی باز قدم می زدند. در صحنه های دیگری از فیلم ها، رشادت های سید رضا به تصویر کشیده شده است.

### دوست دارم رهبر را ببینم

زینب که هشت سال بیشتر ندارد، از ابتدای گفت و گوی ما با دقت به صحبت های خانواده اش در بار پدرش گوش می دهد، گاهی حالت های چهره اش به ما می فهماند که این مطالب را برای اولین بار است که می شنود. از زینب درباره آرزوهایش سوال می کنم، او با همان صدای لحن کودگانه اش می گوید: «من دوست دارم رهبر رو ببینم چون رهبر گفتن بابای تمام بچه هایی هستن که بابا ندارن. سکوت عجیبی اتفاق را در بر می گیرد، بعضی مادر زینب می شکنند و اشک روی گونه هایش جاری می شود. از زینب می پرسیم: «اگر رهبر را ببینی دلت می خواهد به ایشان چه چیزهایی بگویی؟» زینب فقط بغض می کند و بعد از این که چند کلمه صحبت می کند، صدایش می لرزد و اشک هایش جاری می شود. بعد با گریه از اتاق بیرون می رود.

## دستم قطع شده، سرم که قطع نشده!



نمی دانستیم فرمانده لشکر اصفهان است. سه- دایی اش تلفن کرد و گفت: «حسین تیکه پاره رو تخت بیمارستان افتاده، شما همین طور نشستین؟» گفتیم «نه».

گفت دستش به خراش کوچک برداشته پانسمان می کنه میاد. گفت شما نمی خواد بباین. خیلی هم سر حال بود. گفت: «چی رو پانسمان می کنه؟ دستش قطع شده». همان شب رفتیم یزد، بیمارستان. به دستش نگاه می کردم. گفت: «خراش کوچیک!»، خندید و گفت: «دستم قطع شده، سرم که قطع نشده».

یک- از کنار آشپزخانه رد می شدم. دیدم همه ای طرف و آن طرف می دوند، ظرف ها را می شویند. گونی های برنج را بالا و پایین می کنند. گفتم «چه خبره این جا؟» یکی کف آشپزخانه را می شست. گفت «برو. برو. الان وقتش نیس». وقت چی نیس؟ «توی دژبانی، همه چیز برق می زد. از در و دیوار تا پوتین ها و لباس ها. شلوارها گتر کرده، لباس هاتیمز و مرتب. از صبح راه افتاده بود برای بازدید و احدها. همه ای طرف و آن طرف می دویندن.

دو- ده ماه بود از ش خبری نداشتم. مادرش می گفت «خرازی! پاشو برو ببین چی شد این بچه؟ زنده س؟ مرده س؟» می گفتم «کجا برم دنبالش آخه؟ کار و زندگی دارم خانوم. جبهه به وجب، دو وجب نیس. از کجا پیدا ش کنم؟» رفته بودیم نماز جمعه. حاج آقا آخر خط ها گفت حسین خرازی را دعا کنی. آدم خانه. به مادرش گفتم. گفت: «حسین ما رو می گفت؟» گفتم: «چی شده که امام جمعه هم می شناسدش؟»

## امداد الهی به کمکمان آمد

از خداوند، به طرف رودخانه رفتیم و کارپل سازی را شروع کردیم اما به قدری هوای توفانی بود و باد شدید همراه با خاک و شن می وزید که کار کردن غیر ممکن شد. در این هنگام بود که یکی از قایق های ماواژگون و یکی از رزمندگان در اثر غرق شدن شهید شد، با دیدن این صحنه، بچه ها دست از کار کشیدند و نتوانستند ادامه دهند. در آن نزدیکی چند تا سنگر خالی بود که همگی داخل این سنگر ها پناه گرفتیم، ناگهان لشکری که قرار بود حمله کند به آنجا آمد، به گمان این که پل بر روی رودخانه زده شده و کار کشیدند و نتوانستند ادامه دهند. زمانی که رزمندگان این صحنه را دیدند، خیلی ناراحت شدند. ما از سنگر بیرون آمدیم و همگی از تل دل از خدا کمک خواستیم که ما را ایاری کند تا شرمند نشویم. دوباره با عزمی جزم شده به طرف محل ساخت پل رفتیم. آنجا بود که دست خدا را احساس کردیم. حدود چهار الی پنج دقیقه از شروع مجدد کار نگذشته بود که کم کم توفان آرام و به طور کلی قطع و هوای مهتابی و مساعد شد و باعث شد در مدت ۵۰ دقیقه پل شاور مور و نظر بر روی رودخانه کرخه نصب، آماده و مهار شود و نیروهای رزمند را که ماموریت حمله به عراقی ها را داشتند هدایتشان کردیم و از پل عبور دادیم. فردای آن شب متوجه شدیم که حمله با موفقیت انجام شده و بچه ها، نیروهای عراقی را به عقب رانده اند. همگی خیلی خوشحال شدیم و این برایم به عنوان خاطره ای شیرین از دوران جنگ باقی مانده است.

با کمک خواستن از خداوند به طرف رودخانه رفتیم و کار پل سازی را شروع کردیم اما به قدری هوای توفانی بود و باد شدید همراه با خاک و شن می وزید که کار کردن غیر ممکن شد و در این هنگام بود که یکی از قایق های ماواژگون و یکی از رزمندگان در اثر غرق شدن شهید شد. مجید رنجبر از رزمندگان دوران دفاع مقدس که ۶ ماه در جبهه های حق علیه باطل به دفاع از وطن پرداخته است، در بخشی از خاطرات خود که در کتاب «خاکبان افلاکی» به روایت نسل سومی ها» به رشته تحریر در آمده است، می گوید: سال ۶۰ با عده ای از دوستان پاسدار از طریق سپاه بجنود عازم جبهه دزفول شدیم. در آن جا من به گردان مهندسی ملحق شدم. عصر یک روز، فرمانده کلیه نیروها را جمع کرد و گفت: از بالا دستور آمده که یکی از لشکر ها می خواهد امشب به نیروهای عراقی حمله کند و باید از رودخانه کرخه عبور کند. برای انجام این ماموریت باید توسط گردان ما پلی بر روی رودخانه به صورت شاور زده شود تا نیروها بتوانند عبور کنند.

غروب بود، هوا خیلی توفانی و سرد و نامساعد بود، فرمانده گفت در این شرایط نمی شود پلی روی رودخانه زد، ما قادر به انجام این کار نیستیم. ولی چون بر نامه حمله از قبل طراحی شده بود که باید حتما امشب از این محل به دشمن حمله بشود، گردان ما در برابر عمل انجام شده قرار گرفت و با نظر فرمانده و هم تیمی های رزمنده و با کمک خواستن



# آنتالیا



# گرجستان



# روسیه

مستقیم از مشهد

۳ ساعت و ۳۰ دقیقه ای روسیه باشید

آدرس: بلوار سجاد/ بین بزرگمهر جنوبی ۹ و ۱۱/ پلاک ۱۷۵

آبتین سیرتوس

37 600 540  
09304552752

@abtintravel

به کانال ما در تلگرام پیوندید و از بهترین تورها باخبر باشید

کربلا هوایی مستقیم از مشهد

پنجشنبه هر هفته «افسانه»

حقی ۳۷۶۵۰۸۸۰

اخذ ویزای کانادا

کره.ه. ژاپن

سفر با ۲۸۴۵۸۳۳۳

آهنگ سفر

چین

پکن، شانگهای، هانگزو

تورهای هفتگی با پرواز قطر، تور ۹ شب و ۱۰ روز

روسیه

مسکو، سنت پترزبورگ، تور ۹ شب و ۱۰ روز

بلغارستان - وارنا

۵۱۵۶

کیش

ترکیه

دبی

ایر سا ۳۷۶۱۴۸۸۴

ارزانترین قیمت جاذبه

کیش

آنتالیا.دبی

۳۶۰۳۶۰۱۰

پذیرش آگهی های گردشگری خراسان

حوزه تخصصی گردشگری

۰۵۱-۳۸۴۵۲۷۵۶

۰۵۱-۳۸۳۳۱۳۶۳

۰۵۱-۳۸۳۳۱۳۶۲

۰۵۱-۳۸۳۳۱۳۶۱

کیش دبی تایلند مالزی

۳۸۵۱۱۹۷۵

پاریس

فرانسه-ایتالیا

ایتالیا آلمان هلند

ایتالیا فرانسه اسپانیا

ویزا کانادا/پرواز خارجی/ویزاشنگن

۲۸۴۸۱۰۹۰ | ۰۹۳۵۳۵۹۰۹۱

چارترهای هفتگی قطری

تایلند مالزی

دبی

سواحل مدیترانه

۰۵۱-۳۸۵۴۸۶۰۰ | ۰۵۱-۳۸۱۸۲

@Donyaseir

کازمین

کربلا

نجف

سامراء

خدمات عالیات هوایی ویژه عید فطر

تحت نظارت سازمان حج و زیارت

با خدمات کامل ۷ شب و ۸ روز

تاریخ ۳۰ خرداد

۰۵۱-۳۸۵۴۸۶۰۰ | ۰۵۱-۳۸۱۸۲

@Donyaseir